

چشم به راهِ گودو؟

احمد زیدآبادی

این روزها ما همگی به نحوی در انتظاریم. در انتظار چه چیز؟ خودمان هم نمیدانیم! گویی نوعی امواج اثیری ما را در خود گرفته است به طوری که خیال و واقع را از هم تشخیص نمیدهیم. آنچه يك نفر واقعتی بدهی میبیند، دیگری خیالی خام میپندارد و آنچه را یکی اوهام می‌شمرد دیگری داده‌ای عینی قلمداد می‌کند. این بدان معنا است که جهان‌های متفاوتی در ذهن ما ایرانیان شکل گرفته است که راه به همدیگر ندارد. هرکس در دنیای خود سیر می‌کند و فقط آن را واقعی می‌بیند و دنیاهای دیگر را از جنس پندار و گمان تلقی می‌کند. چطور چنین چیزی ممکن شده است؟ برخی از واقعیات و رخدادهای عینی از نوع مسائل متافیزیکی نیست که عقل محض و تجربه را به آن راه نباشد تا بتوان به نقطه اشتراک روشنی در باره آنها دست یافت. از جنس علوم به نسبت دقیقه‌اند. با عدد و رقم سر و کار دارند. با يك روش آماری مطمئن، قابل دستیابی‌اند. هر چند که تفسیرشان متفاوت باشد اما اصلشان مسلم است. سبب شاید آن باشد که رابطه‌ها قطع شده و بحث و گفت‌وگو و نقدي رو در رو، صورت نمی‌گیرد. شاید ذره‌ای شدن جامعه چنان به نهایت رسیده که میلی به تفاهم با دیگران در میان نباشد. شاید حتی فکر کردن و اندیشیدن هم فراموش شده باشد! نه فکر و اندیشه‌های روزمره و گریزها بلکه اندیشه نسبت به غایت رفتارمان که قرار است در کدام مسیر پیش رود یا به کدام نقطه ختم شود.

پنداری سیلی به راه افتاده یا توفانی به پا شده و ما را چون اشیایی بی‌اراده در مسیر دلخواه خویش پیش می‌برند و ما از خود نمی‌پرسیم که چرا خود را به امواج سیل و توفان سپرده‌ایم و آنها ما را به کجا خواهند برد؟

ما ظاهراً فقط در دنیاهای خاص و منقطع از یکدیگر سیر نمی‌کنیم، بلکه با دنیاهای ناشناخته یکدیگر روزانه در ستیزیم. آن هم نه ستیزی که زنده‌یاد دکتر محمد اقبال گفته است بلکه ستیزی بی‌معنا و بی‌حاصل از سر لجاجت و خامی، به قصد تحقیر و تخفیف و از میدان به در کردن دیگران. از این رهگذر روزانه حجم عظیمی از نفرت‌پراکنی و کین‌توزی در تمام سطوح سیاسی کشور تولید و انباشت می‌شود. گویی

مسابقه‌ای سراسری به پا شده است که هر کس بیشتر نفرت بوزرد و کینه‌جویی کند، برنده‌تر است! الفاظمان علیه یکدیگر روز به روز درشت‌تر و رکیک‌تر می‌شود و این خود به صورت ارزش و افتخار در آمده است به طوری که عده‌ای از به‌کارگیری بی‌ملاحظه آنها به خود می‌بالند و آن را نشانه شجاعت و دلیری و درک و فهم بالای خود می‌دانند! نقطه پایانی هم بر این داستان قابل تصور نیست.

گرچه مرجعیت‌های مرسوم سیاسی در جامعه ما از اعتبار افتاده‌اند، اما آیا بدان اندازه که هشدار و اندازشان در باره این بلای اجتماعی و سیاسی، هیچ پژواکی در بین هواداران‌شان پیدا نخواهد کرد؟ بعید می‌دانم.

واضح است که کشور ما با مشکلات مشخصی در همه عرصه‌ها روبروست که بسیاری از آنها را حتی متعصب‌ترین حامیان وضع موجود نیز نفی نمی‌کنند. این مشکلات راه‌حل می‌طلبند و راه‌حل آنها نیز نادیده‌انگاری و هیاو و عجز و لابه و اهانت و پرخاش و «در انتظار گودو» نشستن نیست. راه‌حل از راه تفاهم و گفت‌وگو و وفاق در سطح ملی می‌گذرد. نیروهایی که معمولاً با تفاهم و وفاق ملی میانه‌ای نداشتند، اینک بر سریر قدرت اجرایی نشسته‌اند. شاید همین یک سال برای درک عمق مشکلات و لمس تیزی و بی‌رحمی بحران‌ها از سوی آنان کافی باشد.

آنان خود اکنون به وفاق ملی محتاج‌ترند تا دیگران، چرا که هرچه شرایط بحرانی‌تر و بحران‌ها بدخیم‌تر شود، بیشتر در معرض فشار و بازخواست افکار عمومی قرار می‌گیرند و در نهایت اگر ناکام بمانند، مسوول فجایع پیش روی کشور شناخته خواهند شد.

پس لازم است آنان بی‌ریا و نفاق، خود در این زمینه پیشقدم شوند و دیگر نیروها هم از کمک به شکل‌گیری وفاقی ملی پا پس نکشند.

این روند می‌تواند با آتش‌بس به تبادلِ خشم و اهانت و نفرت از سوی حامیان و هواداران هر یک از نیروها آغاز شود. اعلام آتش‌بس باید از سوی مرجعیت‌های سیاسی و رهبران گروه‌ها و احزاب مختلف به گونه‌ای صریح و صادقانه و قاطع صورت گیرد که جای هیچ‌گونه تردید و دودلی برای هواداران باقی نگذارد و سبب حساب‌کشی و در صورت ضرورت، طرد افراد متمرّد و سرکش شود.

اگر این گام نخست با موفقیت برداشته شود، گام‌های دیگر نیز برداشته خواهد شد.

با این فضای کنونی شاید گفته شود که این قبیل توصیه‌ها و رهنمودها نیز از جنس همان خواب و خیال‌های بریده از واقعیات عریان است و میل به تمرکز و انحصار قدرت، چنان جاذبه و رخنه‌ای پیدا کرده است که این قبیل راه‌حل‌ها را به طنز و خزعبل تبدیل می‌کند! من اما در همین فضای پر از نومی‌دی نشانه‌هایی از احتمال به‌کارگیری

این توصیه‌ها می‌بینم ولی اگر هم نمی‌دیدم باز از طرح آن صرف‌نظر نمی‌کردم زیرا این تنها کوره‌راهی است که ممکن است این قافله تاریخی را از این گردنه‌های صعب عبور دهد. باقی راه‌ها بدبختانه سقوط به دره است.

درباره شیخ ابوسعید ابوالخیر گفته‌اند: شیخ برای وعظ به مجلسی وارد شد. ازدحام مریدان جای دیگر مشتاقان را تنگ کرده بود. پس یکی ندا در داد که «خدا رحمت کند هر که را برخیزد و گامی فرا پیش نهد.» شیخ از منبر فرود آمد و گفت؛ حرف همان است که این فرد گفت. اکنون اما شرایط جامعه ما به اندازه‌ای بغرنج است که درخواست گامی به پیش‌انگار نوعی زیاده‌خواهی است. پس باید گفت: «خدا رحمت کند هر که را برخیزد و گامی به عقب بردارد!» اعلام آتش‌بس رسانه‌های بین‌نیروهای سیاسی همان گامی به عقب است که می‌تواند سبب‌ساز گام‌هایی رو به جلو باشد. پس این گام را بردارید و چشم به راه گودو، زندگی را بر اهل این سرزمین بیش از این حرام نکنید.